



عکاسی مفهومی به سبک رئالیسم جادویی

گفتگوی اختصاصی مجله انسل با الیزا ایاناکونه

الیزا ایاناکونه به عنوان یک فیلمساز، عکاس و روزنامه نگار، تا کنون در شش قاره جهان کار کرده است و آثار او در رسانه ها و نشریات بزرگی چون بنگاه بی بی سی، مجله نشنال ژئوگرافیک و هفته نامه نیوزویک منتشر شده اند. گستره کارهای او بسیار زیاد بوده است؛ از پوشش وقایع معروف به رابعه در قاهره مصر بعد از انقلاب سال ۲۰۱۳ در این کشور گرفته تا گزارش خشونت ها و حوادث در کمپ های پناهندگان عراقی در خاورمیانه، آثار جبران ناپذیر طوفان آیدای در کشور موزامبیک و حالا پروژه های اجتماعی و آگاهی دهنده او که اغلب رنگ و بویی بسیار انسانی و حقوق بشری دارند.

او با ابداع سبکی مسحور کننده در قالب رئالیسم جادویی در عکاسی، راوی داستان ۲۴ قربانی تجاوز جنسی در پروژه ای به نام "تجاوز جنسی و عواقب آن" شده است. همچنین در مجموعه "جایی برای پنهان شدن از دست هیولا" با همین سبک و سیاق، به آگاهی رسانی عمومی درباره پدیده ترس در کودکان پرداخته و آثارش در نمایشگاه ها و رسانه های بسیاری در سرتاسر جهان به نمایش درآمده است.

الیزا زاده کشور مکزیک، تحصیل کرده رشته فیلمبرداری و تولید فیلم از دانشگاه یورک در تورنتو کانادا در مقطع لیسانس و نیز در مقطع کارشناسی ارشد در رشته روزنامه نگاری با گرایش مناقشات بین المللی در دانشگاه سیتی لندن است و هم اکنون مقیم کشور انگلستان می باشد. در این شماره از ماهنامه انسل، گفتگویی اختصاصی با او داشته ایم که در ادامه می خوانید:

خانم ایاناکونه برای اولین سوال بهتر است از سالهای خیلی دور شروع کنم، می خواهم بدانم که اولین باری که احساس کردید که به فیلمسازی و عکاسی علاقه مند هستید، دقیقا کی بود؟ اصلا چه چیزی شما را به سمت این علاقه مندی سوق داد؟

راستش از همان سن ۱۲ سالگی می دانستم که می خواهم یک فیلمساز شوم. من در کودکی دچار یک نوع بیماری بودم که بخاطرش باید ماه های بی شماری را توی رختخواب می گذارندم. در طول این دوره، بهترین راهی که می توانستم فکرم را از بیماری و مشکل جسمی ام منحرف کنم، تماشای فیلم بود. این کار واقعا به من آرامش می داد. همان موقع بود که توی ذهنم با تصوراتی درباره خودم وارد قلمرو رئالیسم جادویی شدم. شروع به طراحی نقشه مکان های عجیب و پردازش داستان هایی کردم که ساخته و پرداخته ذهن و تخیلم بود. حتی موجودات عجیب و غریبی وجود داشتند که توی خیالم به پرواز در می آمدند. مدام دنبال راهی بودم تا این داستان های ذهنی را به شکلی به تصویر بکشم که خوشبختانه پدر و مادرم با خرید یک دوربین ساده این امکان را برایم فراهم کردند. یک دوربین فیشر پرایس آبی رنگ بود که در همان دوره، یک عالمه خوشی و لذت برایم به همراه آورد. از آن پس بود که دنیا را از دریچه یک دوربین با شیفتگی و کنجکاوای وصف نشدنی نگاه می کردم.

بعدتر، شما تصمیم گرفتید بروید دانشگاه و در رشته فیلم سازی تحصیل کنید. ولی چطور از همان دوره پا به عرصه عکاسی حرفه ای گذاشتید؟ برای من همیشه سوال بوده است که چرا بسیاری از فیلمسازها، شیفته عکاسی هم هستند؟ شما برای این پرسش، چه جوابی دارید؟

من فکر می کنم که تصویر متحرک و عکس از یک سنخ هستند و با هم همپوشانی دارند. فرق اصلی میان آنها این است که یکی داستانی را در فریم های بیشتری روایت می کند و دیگری تمام قصه را تنها در یک فریم بیان می کند. از همین رو است که من فکر می کنم، عکاسی با این ویژگی مینمال خود، نوعی مدیوم چالش برانگیز تری است تا فیلم؛ چون در عکاسی مجبور هستید تا بیشترین حد ممکن، زوائد را جدا کنید و دیدنی ترین بخش را برای بیان مفهوم مورد نظران نگه دارید. اتفاقا من به همین دلیل است که عکاسی را بسیار دوست دارم. اغلب هر وقت سرگرم فیلمبرداری هستم، همزمان عکاسی هم می کنم، به نوعی همواره در کارم، هر دو این مدیوم ها را بطور موازی پیش می برم.

در ادامه به لندن مهاجرت کردید تا در مقطع کارشناسی ارشد در رشته روزنامه نگاری تحصیل کنید. چه شد که این رشته را انتخاب کردید؟

قصه داشتم به سرتاسر دنیا سفر کنم تا با فرهنگ های مختلف، ادیان و اعتقادات گوناگونی که مردم در هر گوشه دنیا دارند، آشنا شوم. به دنبال تنوع و گوناگونی های دنیا و آموختن از آنها بودم. روزنامه نگاری را بهترین راهی دیدم که توسط آن می توانستم این گوناگونی ها و مشاهدات را روایت کنم و در عین حال خودم هم به نوعی بلوغ و آگاهی دست پیدا کنم. تمام این تجربیات و داستان هایی که در مدت کار روزنامه نگاری داشته ام، بعدها در ساخت فضا و محیط های مورد نیازم در پروژه های رئالیسم جادویی، بکارم آمد.

مدتی بعد به خاورمیانه رفتید و برای دوره ای طولانی آنجا ماندید تا به عنوان یک خبرنگار، مناقشات و حوادث منطقه ای را گزارش کنید. درباره تجربیاتی که در این دوره داشته اید برایمان بگویید.

تجربه کاریم در خاورمیانه مهمترین نقش را در شکل گرفتن خلاقیت های ذهنی در کارهای آینده ام داشته است. از پوشش چند ماهه وقایع معروف به رابعه در قاهره مصر گرفته تا وقایع اردوگاه الزعتری در اردن و خشونت هایی که در داخل اردوگاه های پناهندگان عراقی رخ می داد. فکر می کنم در این مدت، شاهد بهترین و بدترین آدمها بوده ام. شاهد اینکه چطور تمایلات روزمره آدمهایی برای ارتکاب اعمال تروریستی منجر به درد و رنج عمیق دیگران و از دست رفتن جان انسان های بسیاری می شود و آن فضای خلاء و سرشار از آسیب های اجتماعی که پس از این وقایع بوجود می آید و آثار عمیقی که همراه خود بر جا می گذارد. احساس می کردم من در کنار گزارش این وقایع در رسانه های بین المللی و محلی، به دنبال هدف بزرگتری هم هستم. دوست داشتم کار بزرگتری برای انجام دادن از دستم بر می آمد. اینطور بود که روشی منحصر به فرد را توسعه دادم. شاید تولد و بزرگ شدنم در محیط کشوری چون مکزیک، به طور غریزی به من توانایی و تخصص بیان درد و رنج مردم و مسائل انسانی و حقوق بشری را داده بود.

در این مقطع شما هم در رشته فیلمسازی تحصیل و کار کرده بودید و تجاربی به دست آورده بودید و هم در روزنامه نگاری حرفه ای، می خواهم بدانم در این زمان، این کدامیک از این دو رشته بود که واقعا به آن علاقه مند بودید؟

باید بگویم که واقعا هر دو رشته برایم بسیار جذاب بودند. در اصل هر کدام می توانست بر دیگری موثر و مکمل آن باشد. روزنامه نگاری و مستند نگاری، به ما درباره انسانیت و انسان بودن می آموزند و باعث می شود تا ما اول با خودمان و بعد با دیگران بسیار عمیق تر ارتباط برقرار کنیم. ولی در ژانر فیلم داستانی، ما به توسعه هنر خود و مهارت های تکنیکی در کار می پردازیم و نیز با مقوله خلاقیت سرو کار داریم. از همین رو من هر دو این مدیوم ها را دوست دارم.

ولی در پروژه های بعدی به ناگاه از یک فضای ژورنالیستی به عکاسی مفهومی آن هم در یک فرم بسیار منحصر به فرد که نوعی از رئالیسم جادویی محسوب می شود، روی آوردید، چطور این اتفاق افتاد؟

کمی در پاسخ های قبلی به این مساله اشاره کرده ام. به هر حال من خودم یک قربانی خشونت جنسی بوده ام و هنر درمانی به من کمک کرده است تا حدی با عواقب آن کنار بیایم و از شدت آسیب های روحی آن، کم کنم. این شانس بزرگی بود که به چنین شیوه درمانی دسترسی داشته ام. بنابراین این را بخوبی تجربه کرده ام که در چنین آسیب هایی، وقتی کلمات قادر نیستند بر زبانت جاری شوند، هنر بهترین وسیله است تا توسط آن، دورنیاات خودت را برای دیگران بازگو کنی. بر همین اساس من یک پروژه جدید را درباره قربانیان خشونت های جنسی دنبال کردم به نام "مارپیچ دردهای تو سینه مانده: عواقب تجاوز جنسی". این یک نوع تروما است که هر کسی با هر جنسیتی، زن یا مرد و با هر دین و آیینی که باشد و در هر فرهنگی که بزرگ شود، باز بطور شایع ممکن است تجربه آن را داشته باشد. من در این پروژه با ۲۵ قربانی تجاوز جنسی از سرتاسر جهان کار کردم و نشان دادم که چطور همه ما، یک جور احساس مشترک پس از این ضایعه را تجربه کرده ایم. نتیجه کار، تعداد زیادی تصویر شد که همگی در قلمرو خیال بازسازی شده بودند.

در مدتی که روزنامه نگاری می کردم و با قربانیان زیادی مصاحبه انجام می دادم به مرور این قابلیت در من بوجود آمده بود که تصویر آنچه بر سر آنها رفته بود را به شکلی خیالی توی ذهنم، مجسم کنم. در این پروژه با هر سوژه از نزدیک و بطور مشترک کار می کردم تا تصویری خیالی متناسب با وضعیت او را طراحی کنم. به خوبی می دانستم که عواقب تجاوز جقدر از نیروی ذهنی آدم را تحلیل می برد و حس می کردم با این کار و تشویق آنها به صحنه سازی های ذهنی، به آنها یک نیروی ذهنی دوباره می دهم. همچنین سعی کردم از رنگ های شاد زیادی در هر تصویر استفاده کنم و دنبال این نبودم که صحنه را به عمد غمگین نشان دهم. دو دلیل برای این کار داشتم، یکی اینکه اصلا قصد نداشتم قربانی را با شرایط سخت و محیط مشابهی مانند آنچه بر سرش آمده بود، دوباره درگیر کنم. در اصل عکس های سیاه و سفید ژورنالیستی که از قربانیان خشونت یا آسیب های اجتماعی تهیه می شوند، به طور عمدی سعی دارند تا نمای بسیار رقت انگیزی را از وضعیت قربانیان برای مخاطب به تصویر بکشند ولی من اصلا همچین قصدی نسبت به آنها نداشتم بلکه به دنبال آن بودم تا به آنها کمک کنم تا نیرویی دوباره را در دورن خود زنده کنند. برای همین سوژه ها در عکس های من افرادی چند وجهی هستند که با مشکل خود را با رویه و شکل دیگری ابراز می کنند. دلیل دوم این بود که عکس های خبری تنها حس ترحم را در بیننده ایجاد می کردند ولی هدف من آگاهی و بیداری مخاطبان نسبت به این مساله بود تا توی ذهنشان نسبت به آن سوال و کنجاوی ایجاد شود. به نوعی من حس کنجاوی آدمها را نشانه رفتم.

آژانس رسانه ای "ریفریم هوس" سال ۲۰۲۰ توسط شما ایجاد شد. اهداف و فعالیت های اصلی این رسانه چه است؟

"ریفریم هوس" قصد دارد روای داستان های اجتماعی و حقوق بشری در سطح جهان باشد. از همه امکانات چند-رسانه ای و هنر برای تغییر دیدگاه های جهانیان نسبت به این مقوله ها استفاده خواهیم کرد.

"این یونیورسیتی" در کشور انگلستان سرگرم مطالعه روش های هنری شما برای ایجاد رشته ای تحصیلی در باب نقش هنر در توسعه عدالت اجتماعی است. این فوق العاده است و خود گواهی بر این است که جقدر نقش و کارکرد هنر می تواند فراتر از یک سرگرمی یا یک کار صرفا خلاقانه هم باشد. این پروژه در چه مرحله ای است؟

در حال پیشرفت هست ولی هنوز تا زمانی که هنر بتواند نقش ویژه ای در عدالت اجتماعی ایفا کند، فاصله داریم. به ویژه وقتی که سیستم های مدعی عدالت اجتماعی در سرتاسر جهان مدام با شکست و قربانیانی روبرو هستند که کاری برای آنها نمی توانند از پیش ببرند. ولی هنر دست کم ، می تواند برای قربانیان جایگاهی باشد تا از طریق آن، صدایشان شنیده شود، دیده شوند و آنچه در اعماق ذهن و وجودشان است را بیان کنند.

پروژه های شما "عواقب تجاوز جنسی" و "جایی برای پنهان شدن از دست هیولا" از نظرم فرم عالی هستند، درعین حال آثاری بسیار مفهومی هم هستند که به انسان ها درباره مسائل اجتماعی آگاهی و هشدار می دهند. آیا در حین کار بر روی این پروژه ها، تجربه این را داشته اید که کسی به شما بگوید، مشارکت در این پروژه به من حس بهتری داده و به بهبود شرایط روحی من کمک کرده است؟



حقیقت این است که من اصلا یک درمانگر روانی نیستم، پس هیچوقت سعی نکرده ام که نقش یک درمانگر را هم را در حین کارم بر روی این پروژه ها برای خودم قائل باشم. ولی این را می دانم که آنها با مشارکت در این پروژه ها، در مسیر بهبود وضعیت روحی خودشان هم قدم برداشته اند. این نوعی کارکرد هنر درمانی است که باعث می شود آدم از لاک خودش بیرون بیاید و درونیاتش را بیرون بریزد و بی شک، این خود اثری التیام بخش به همراه خواهد داشت. ما برای کار بر روی بعضی صحنه ها، از روان درمانگر هم کمک گرفتیم تا از فرد قربانی که حاضر شده بود در این پروژه مشارکت کند، حمایت بیشتری کرده باشیم. در مجموع، ایمان دارم که این پروژه در بهبود شرایط روحی افراد تاثیر مثبت داشته است. همچنین به من فرصت داد تا با افراد بیشتری برای درد مشترک، ابراز همدلی کنم و با هم یک جامعه کوچکی را شکل بدهیم و موضع مشترکی را بر ضد خشونت های جنسی اعلام کنیم.

چه پروژه هایی برای آینده توی برنامه دارید؟

من همچنان به مفاهیم حقوق بشری در همان سبک رئالیسم جادویی ادامه می دهم. هر چند از ژانرهای متنوع تری از رسانه ها برای ساخت آنها بهره خواهم برد.

همانطور که می دانید، ماهنامه انسل به زبان فارسی منتشر می شود که زبان رسمی در کشورهایی همچون ایران، افغانستان و تاجیکستان است. هر چند که در تاجیکستان به این خاطر که از الفبای روسی برای نوشتن استفاده می کنند، قادر به خوانده مطالب ما نخواهند بود. آیا تا به حال از این کشورها دیدن کرده اید و یا قصد دیدن یا کارکردن در آنها را دارید؟

خیر تا حالا در این کشورها نبوده ام، هرچند که بسیار دوست دارم روزی از آنها دیدن کنم. امسال سفری به قزاقستان خواهم داشت و در صورتی که امکانش باشد به کشورهای بیشتری در آن منطقه سفر خواهم کرد.

در پایان می خواهم سوال بعضی از مخاطبان ماهنامه را با شما طرح کنم. وقتی اعلام کردیم که قصد مصاحبه با شما را داریم، آنها سوالاتی را برای ما فرستادند که بیشترشان حول دوربین، تجهیزات و متدهای عکاسی است. خودتان بهتر می دانید که محدودیت بودجه معضل همه ما عکاس ها برای خرید تجهیزات است. از همین رو سوال شده که بهترین تجهیزاتی که برای عکاسی حرفه ای باید تهیه کنیم کدام است، خصوصا لنزهای خوب از دید شما کدام هستند؟

راستش را بخواهید، وقتی به عنوان یک عکاس جوان شروع به کار کردم، تجهیزاتم بسیار مختصر و کم بودند. واقعا تجهیزات عکاسی گران هستند. ولی من سعی کردم از کارهایم پول در بیاورم و با همان پس اندازم یک دوربین کنون 40D خریدم و بعدش تا حدی برای کار عکاسی و فیلمبرداری تجهیزاتم را توسعه دادم. می دانم شاید این حرف تکراری باشد ولی می خواهم باز آن را بگویم که این تجهیزات نیستند که از یک فرد، عکاس خوب می سازد، بلکه این خود فرد است که نحوه نگرش و استفاده اش از همان تجهیزات حداقلی مهم است. برای مثال فیلم هایی بوده اند که تنها با دوربین یک موبایل فیلمبرداری شده اند و توانسته اند در بسیاری از جشنواره های فیلم بدرخشند. حتی عکس هایی بوده اند که در رسانه های معتبری به نمایش درآمده و تقدیر شده اند و تنها با دوربین تلفن همراه گرفته شده اند.

در آخر می خواهم توصیه کنم که هر کس بر مبنای نیاز و بررسی های خودش، آن تجهیزاتی را که می خواهد، خریداری کند. سعی کند ابتدا، ویژگی های تجهیز مورد نظرش را به درستی بفهمد. این فرآیند بخشی از همان پروسه رشد و نمو در کارش است. گاهی ما چیزی را می خواهیم داشته باشیم ولی ابتدا باید نیازهای ضروریمان را تحلیل کنیم و بسنجیم.

بهترین توصیه ای که در زندگی حرفه ایم شنیده ام این بوده: اگر می خواهی عکاسی کنی، عکاسی کن و بهانه نگیر! (همان ضرب المثل: بمیر ولی به دم خودمان)

خودت راهش را پیدا کن و به هر طریق ممکن بطور مستمر عکاس کن. این دقیقا همان چیزی خواهد بود که سرانجام به هنر تو شکل می دهد و آن را منحصر خودت می کند نه آن دوربین و تجهیزاتی که از آن استفاده می کنی.

الیزا، ما در اینجا از شما بابت این زمان بسیار طولانی که برای گفتگو در اختیار ما گذاشتی، سپاسگزار می کنیم.